

یادداشت‌های شاهنامه‌شناسی

ابوالفضل خطیبی

عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی

abkhatib39@gmail.com

آیا فردوسی برای سرودن بیتی در تنور می‌رفت؟

عطار در مصیبت‌نامه در ستایش از شعر خود چنین می‌سراید:

آبِ هر معنی، چنانم روشن است

کانچه خواهم، جمله، در دست من است

می‌نباید شد بحمدالله به‌زور

همچو فردوسی ز بیتی در تنور

همچو نوح آبی به‌زور آید مرا

زانکه طوفان از تنور آید مرا

از تنورم چون رسد طوفان به‌زور

هیچ حاجت نیست رفتن در تنور

همچو فردوسی فُقع خواهم گشود

چون سنایی، بی‌طمع، خواهم گشود

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۸-۴۴۹)

بیت دوم مبهم است و این ابهام را قزوینی نیز یادآور شده

بود (قزوینی، ۱۳۸۸: ۱۰۳/۶). به نوشته زنده‌یاد محمد امین ریاحی

«در تنور رفتن فردوسی برای بیتی اشاره به افسانه‌ای است که

ظاهراً جای دیگر نیامده» (ریاحی؛ ۱۳۷۲: ۲۵۸). آیدنلو بر اساس

یکی از روایات مردمی درباره فردوسی حدس می‌زند که در

داستانی که در نیشابور عصر عطار رایج بوده و صورت مکتوب

آن فعلاً به دست ما نرسیده فردوسی برای سرودن یا تکمیل بیتی

به منظور تأمل بهتر در خلوت، درون تنور رفته است (آیدنلو، ۱۳۹۰:

۵۱-۵۲). پیش از آن، استاد شفیع کدکنی در یادداشتی بر این

بیت نوشته‌اند: «تعبیر در تنور رفتن در مورد فردوسی به درستی

روشن نیست که اشاره به کدام گوشه زندگی اوست. شاید

اشاره‌ای باشد به آن بخش از افسانه گریختن فردوسی از دست محمود و پنهان شدن او» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۷۶۰). استاد شفیع، سپس چندین شاهد از متون فارسی نقل می‌کند که بنا بر آنها در گذشته تنور جایی برای پنهان شدن بوده است. با این خوانش، مراد از «بیتی» نیز قاعدتاً باید اشاره به بیت‌های هجونا مه باشد که شاعر در حق محمود سروده و برای همین خشم شاه را برانگیخته و گریخته و پنهان شده است. اما دور می‌نماید که عطار در این بیت به گریختن و پنهان شدن شاعر در تنور اشاره داشته باشد؛ زیرا بافت متن چنین اشاره تاریخی را بر نمی‌تابد. بنا بر این خوانش، عطار می‌گوید: من کسی نیستم که برای سرودن بیتی یا به خاطر بیتی مانند فردوسی از دست شاه بگریزم و به زور در تنور پنهان شوم. در این بیتها عطار از کتاب مصیبت‌نامه خود و سختگی شعر آن و طبع همچون آب روان خود سخن می‌گوید و طبع شعری خود را با فردوسی می‌سنجد. شاید داستانی از زندگانی فردوسی در پس زمینه بیت دوم نباشد. گویا یک تعبیر کنایی است از طبع داغ چون تنور شاعر و شعر گرمی که شاعر مانند نان داغی از تنور طبع خود با زور بیرون می‌کشد. عطار می‌گوید: من مانند فردوسی نیستم که هر بار با زحمت به تنور طبع خود اندر شوم و بیتی را بیرون بیاورم، بلکه طبع من مانند آب روان است، که خود به خود چونان طوفان نوح با شتاب از تنور طبعم بیرون می‌جهد و سرازیر می‌شود و نیازی ندارم که هر بیت را با زور از تنور طبعم بیرون بکشم. بنا بر روایات، طوفان آب در زمان نوح از تنوری فوران می‌کند. در اینجا عطار با تلمیح به این روایت و تقابل میان آتش و آب - که اولی می‌تواند نشانه تیزی و دومی روانی و زلالی طبع شاعر باشد - تصویر بدیعی از جوشش شعر در درون خود خلق کرده است. تشبیه طبع شاعرانه به تنور داغ و شعر به نانی گرم که از تنور بیرون می‌آید، نزد شاعران شناخته شده بود. شواهد زیر از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان استخراج شده‌اند:

تم تنور و عالم هیزم است و جان آتش

خرد خمیر و زبان نان‌پز و سخن نان است

(قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۱۴۹)

قوامی که برد از تنور تفگر

به نان سخن آب شعر سنایی

(همان: ۹۰)

سخنی که چون نان و طعام گرم از تنور دل برآری چون گرم
نباشد؟ (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۲)
چون مخمر گشت با عقل این سخن

در تنور دولتت بستم فطیر
(کمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۴۸: ۳۴۹)
خمیر و نانبادیوانه گردد

تنورش بیت مستانه سراید
(مولوی، ۱۳۵۵: ۸۳/۲)

فقیری عراقی به یخنی پزی اوقات صرف می‌کند و گاه‌گاه در
تنور خیال شعری خام سوز نیز بیرون می‌آورد (سام‌میرزا، بی‌تا: ۲۶۱).

استاد شفیعی کدکنی در یادداشت بیت آخر می‌نویسد:

«فُقَع گشودن کنایه از لاف زدن است و این کنایه در ادب
فارسی، کنایه‌ای رایج بوده است؛ و به داستان فقاع خریدن
فردوسی از صله محمود هم اشاره‌ای دارد» (همان: ۷۶۰). بخش

دوم توضیح استاد شفیعی بی‌گمان درست است، ولی چنانکه
پورجوادی (همانجا) در مقاله‌ای نشان داده است، کنایه لاف
زدن برای فقاع گشودن - چنانکه در فرهنگ‌ها آمده است - کامل

و جامع نیست. او بر اساس شواهد متون، برای فقاع گشودن این
معانی را در نظر گرفته است: ابتدا کردن به سخن و زبان به سخن
باز کردن و آشکار کردن و جلوه‌گر کردن معنی و نکته‌ای که

پیشتر پنهان بوده است. در این بیت عطار در ترکیب کنایی «فقاع
گشودن» دو معنی را در نظر دارد: یکی جوشش شعر از درونش،
مانند جوشیدن و بیرون ریختن فقاع از کوزه، چنانکه شعر در

فردوسی می‌جوشید، ولی شعر عطار روان‌تر از او می‌جوشید؛
و دوم، با اشاره به داستان زندگی فردوسی و بلندطبعی شاعر که
صله سلطان را فقاعی خرید، بلندطبعی و بزرگ‌منشی او را

الگوی خود قرار می‌دهد.

منابع

- آیدنلو، سجّاد، ۱۳۹۰ ش. دفتر خسروان: برگزیده شاهنامه
فردوسی، تهران: سخن.

- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۶۷ ش. «فُقَع گشودن فردوسی و سپس
عطار: بحثی در ماهیت شعر و شاعری از نظر عطار»، نشر
دانش، بخش یکم: ش ۴۵، فروردین و اردیبهشت، ص ۱۶۸ -
۱۷۳؛ بخش دوم: شماره ۴۶، خرداد و تیر، ص ۱۴ - ۲۱.

- ریاحی، محمدامین، ۱۳۷۲ ش. سرچشمه‌های
فردوسی‌شناسی، تهران: مؤسسه مطالعات و
تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

- سام‌میرزا صفوی، بی‌تا. تذکره تحفه سامی، به کوشش
رکن‌الدین همایون فرّخ، تهران: انتشارات علمی.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۶ ش. شرح بیت‌های
مصیبت‌نامه (نک: عطار ۱۳۸۶ ش).

- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۸۶ ش. مصیبت‌نامه،
به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

- قزوینی، محمدبن عبدالوهاب، ۱۳۸۸ ش. یادداشت‌های
قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات دانشگاه
تهران.

- قوامی رازی، بدرالدین، ۱۳۳۴ ش. دیوان، به کوشش
میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: چاپخانه سپهر.

- کمال‌الدین اصفهانی، اسماعیل، ۱۳۴۸ ش. دیوان، به کوشش
حسین بحرالعلومی، تهران: کتاب‌روشی دهخدا.

- محقق ترمذی، سیدبرهان‌الدین، ۱۳۷۷ ش. معارف، به
کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۵۵ ش. کلیات شمس یادیوان
کبیر، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات
دانشگاه تهران.

میازار موری یا مکش مورکی؟

در شاهنامه، هنگامی که تور قصد کشتن ایرج را می‌کند، ایرج
به برادر می‌گوید:

مکش مورکی را که روزیکش است

که او نیز جان دارد و جان خوش است

اما چنانکه می‌دانیم در بوستان سعدی این بیت به صورت

زیر آمده و همین صورت نیز مشهور خاص و عام است:

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

استاد نازنین ما، دکتر جلال خالقی مطلق - که دیر زیاد

آن خداوندگار - بر اساس کهن‌ترین نسخه‌ها این بیت را به

صورت بالا هم در چاپ هشت جلدی (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۲۰) و

هم در چاپ دو جلدی (فردوسی، ۱۳۹۳: ۷۱/۱) تصحیح کرده و

یعنی ضعیف‌کشی مکن، نه آنکه میازار. در حکایت سعدی داستان درباره شبلی و مور است و این بیت، سخن شبلی در مورد مورچه واقعی در انبان است؛ اما در شاهنامه مورچه واقعی در کار نیست و ایرج که بدون سلاح و از روی خیرخواهی نزد برادرانش رفته است، خود را با یک مورچه ضعیف و بی‌پناه می‌سنجد و به تور می‌گوید: «که او نیز جان دارد و جان خوش است»؛ برادر جان! نکش، من هم مانند مورچه ضعیف جان دارم و جان خوش است. در این مصراع «نیز» در بافت داستان بسیار مهم است.

در حکایت سعدی سخن از دانه‌های واقعی گندم است و از همین رو صفت دانه‌کش در بافت داستان خوش نشسته است؛ ولی در شاهنامه، مور نیاز حتمی ندارد که دانه‌کش باشد و می‌تواند غیر دانه را هم بکشد (روزی‌کش).

منابع

— فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (۸ جلد)، ۱۳۸۶ ش. به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
— فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (۲ جلد). به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن، ۱۳۹۳ ش.

آیا ایرانیان در تصحیح انتقادی متون پیشرو بودند؟

بارها شنیده و خوانده‌ام، آن هم از برخی استادان بزرگ، که ایرانیان ۵۰۰ سال پیش از اروپاییان به تصحیح انتقادی متون پرداختند و پشتوانه این نظر همانا گفته حمدالله مستوفی، مورخ و شاعر نامدار قرن هشتم هجری، در آغاز ظفرنامه است که ۵۰ نسخه شاهنامه را مقابله کرده است. ظفرنامه مشتمل است بر سروده خود مستوفی در متن کتاب، شامل رویدادهای ایران از جایی که شاهنامه به پایان می‌رسد تا زمان خودش و کل شاهنامه در حاشیه. نخست عین سروده حمدالله را درباره متن شاهنامه بخوانید. وی بعد از تعریف و تمجید از شاهنامه می‌گوید^۱:

۱ ظفرنامه حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخه مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا، زیر نظر: نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، وین، ۱۹۹۹، ص ۷.

چنانکه از پیش معلوم بود مخالفت‌هایی را هم برانگیخته است، ولی به گمان بنده تصحیح استاد بسیار دقیق و علمی است. هر مصحح در تصحیح متن، اصولی برای خود پی‌ریزی می‌کند و این اصول را همه‌جا رعایت می‌کند و اگر نسخه‌ای را به عنوان نسخه اساس خود انتخاب کرد، نباید بدون دلایل و شواهد قانع‌کننده، نویسنده‌های آن را فدای نسخه‌های جدیدتر و کم‌اعتبارتر کند. در این مورد، نسخه‌های کهن همان صورتی را دارند که استاد در متن آورده است و هیچ دلیلی هم وجود ندارد که بخواهیم نویسنده سعدی یا نسخه‌های جدیدتر را در متن بگذاریم. این عادت ذهنی ماست که از کودکی با آن صورت معهود خو گرفته است و این دلیل نمی‌شود که نویسنده دیگر درست نباشد. به گمان بنده، گذشته از نسخه‌های کهن و برخی متون کهن، دلایل و شواهدی نیز گزینش استاد را نیک تأیید می‌کنند، به شرح زیر:

هرکدام از دو صورت در بافت متن‌های خود خوش نشسته است. در حکایت سعدی، شبلی در انبان گندم خود، مورچه می‌بیند و آنها را به مأوای خود بازمی‌گرداند؛ زیرا تنگدلی مور را مروت نمی‌داند. در اینجا شبلی نمی‌خواهد مورچه‌ها را بکشد که سعدی بگوید: مکش مورکی... صورت بیت متناسب با حکایت اوست و این صورت را یا در نسخه‌ای از شاهنامه به خاطر داشته و یا بیت فردوسی را متناسب با حکایت خود تغییر داده است. از آن سو در داستان ایرج در شاهنامه، به هیچ روی سخن از آزار ایرج نیست، بلکه قصد کشتن در کار است و آن هم چه کشتنی، و این را ایرج به خوبی حس کرده است. بنگرید به بیت‌های پیش و پس این بیت که لفظ و معنی و به طور کلی شکوه سخن در اوج است:

مکش مر مرا که ت سرانجام کار

بپیچاند از خون من کردگار

پسندی و هم‌داستانی کنی

که جان داری و جان‌ستانی کنی...

مکن خویشتن را ز مردم‌گشان

کزین پس نیابی خود از من نشان

بر این اساس در این بافت ایرج می‌گوید: مکش مورکی؛

می‌شود که پیش از او ابوالعلاء سودآور^۲ این واژه را «درآن» خوانده و چنین برداشت کرده است که مستوفی در آن نسخه‌ها کم‌وبیش پنجاه هزار بیت دیده بوده است. در نسخه ظفرنامه، نیمه بالایی «وز» پاک شده است، ولی رستگار می‌نویسد که او با بررسی دو واژه «وزان» و «درآن» در مواضع دیگر نسخه به این نتیجه رسیده است که «وز» محتمل‌تر از «در» است.^۳ پس از او زنده‌یاد علیرضا شاپور شهبازی^۴ نیز خوانش سودآور را درست دانست. بنده نیز نیمه پایینی و بخش باقی‌مانده این واژه را با جاهای متعددی از متن، آنجاها که «وزان» یا «درآن» بود، مقایسه کرده است و اینک تردیدی ندارد که باید «درآن» خواند، نه «وزان». بنابراین، حمدالله می‌گوید: قولی صحیح شنیدم که شاهنامه شصت هزار بیت دارد، ولی در نسخه‌های این روزگار کمابیش پنجاه هزار بیت هست. پس، بسی نسخه‌های شاهنامه را بررسی کردم و یکی از آن میان بیرون آوردم که شصت هزار بیت بود. بنابر این، «پنجاه» در بیت پنجم به شمار بیت‌های شاهنامه مربوط است و به «شصت باره هزار» در بیت قبل بازمی‌گردد و «هزار» به قرینه حذف شده است. با این همه، با این خوانش هم، از بیتها پیداست که حمدالله مدعی است که نامه شوریده را تنقیح کرده است. اکنون هر دو ادعای حمدالله مستوفی را بررسی می‌کنیم: نخست اینکه برخلاف ادعای او، شاهنامه حاشیه ظفرنامه به شمارش بنده به ۵۰ هزار بیت هم که خود حمدالله بر آن ایراد گرفته است، نرسید. درباره ادعای دیگر او، مبنی بر تصحیح و مقابله و تنقیح شاهنامه هم سخت تردید دارم. طی سال‌های گذشته، بیش از ده‌هزار بیت شاهنامه را با این نسخه و نسخه‌های دیگر مقابله کردم که معجزه خاصی از نسخه حمدالله ندیدم. این نسخه هم مانند نسخه‌های قرن هشتم از جمله استانبول ۷۳۱ق، قاهره ۷۴۱ق و لنینگراد ۷۳۳ق است و حتی کم‌اعتبارتر از آنها. به گمان من، حمدالله، مانند کاتبان دیگر شاید فقط یکی از نسخه‌های شاهنامه زمان خودش را در حاشیه ظفرنامه کتابت کرده است

۲ سودآور، ابوالعلاء، «ظفرنامه و شاهنامه مستوفی»، ایرانشناسی، س ۷، ش ۴، زمستان ۱۳۷۴ش، ص ۷۵۳.

۳ نک: پیشگفتار ظفرنامه، ص شانزده، یادداشت ۲۲.

۴ شاپور شهبازی، علیرضا، «ظفرنامه حمدالله مستوفی»، نشر دانش، س ۱۷، ش ۲، تابستان ۱۳۷۶ش (پیاپی: ۹۳)، ص ۷۳-۷۴.

ولیکن تبه گشته از روزگار
چو تخلیط رفته در او بشمار ...
نبوده کسی را به تنقیح آن
هوایی شده نامه شوریده زان
سخنهای او را شنیدم نخست
به قولی صحیح و به لفظی درست
که بودش عدد شصت باره هزار
همه بیتها چون در شاهوار
(۵) وزان نسخه‌ها اندر این روزگار
کمابیش پنجاه دیدم شمار
در آن بیت بد بود هم ریخته
شبه وار با در بر آمیخته
چو دیدم بسی نسخه‌های چنین
از آن نامه گشتم دل اندوهگین
که فردوسی اندر سخن گستری
برافراشت رایات شعر دری
مروت ندیدم که آن داستان
کژی یابد از جهل ناراستان
(۱۰) زبهرروانش در این کار جهد
نمودم بر آن دست توفیق عهد
بسی دفتر شاهنامه به کف
گرفتم ز دانش چو در از صدف
برون آوریدم یکی زان میان
در او شد سخنها لطیف و عیان
به شش بار بیور سخن شد پدید
که در اول آن بر سخن گستری
بحث اصلی بر سر بیت پنجم است: «وزان نسخه‌ها اندر
این روزگار/ کمابیش پنجاه دیدم شمار». نصرت‌الله رستگار،
کوشنده چاپ عکسی ظفرنامه، در پیشگفتار کتاب، واژه آغاز
این بیت را «وزان» می‌خواند و بر اساس آن، بر آن است که
حمدالله مستوفی ۵۰ نسخه شاهنامه را از میان نسخه‌های
موجود آن زمان، برگزیده، با یکدیگر مقابله کرده و نسخه
صحیحی از آن فراهم آورده است. رستگار خود یادآور

فرامرز می‌گویند:

که هر کس که او تخمِ نیکی بکاشت

از ایدر نشد تا برش برنداشت

چنین گفت دانای نیکوسخن

که نیکی کن آنگه به جیحون فکن^۷

مصراع «که نیکی کن آنگه به جیحون فکن» نشان می‌دهد

که ما با یک مثل یا داستان روبه‌رو هستیم که صورتی مشابه آن پیشتر در گرشاسب‌نامه که در ۴۵۸ ق سروده شده، نیز آمده است:

به گیتی به جز دست نیکی مبر

که آید یکی روز نیکی به بر

بسی جای‌ها گفته‌اند این سخن

که کن نیکویی و به جیحون فکن^۸

گویا این مثل به صورتی که در این دو کتاب دیده می‌شود، در جای دیگری نیست و بر ما معلوم نیست که سراینده فرامرزنامه بزرگ در سرودن بیت‌های بالا به این دو بیت اسدی نظر داشته است یا نه؛ محتمل‌تر این است که هر دو شاعر آن را بر اساس منابع خود به نظم آورده باشند. فرامرزنامه بزرگ به تحقیق ما در اواخر قرن پنجم هجری سروده شده است و منبع آن، متن منثور فرامرزنامه بوده و این متن منثور نیز به نوبه خود از متونی به پهلوی سرچشمه می‌گرفته که اصل این متون نیز به دوران ساسانی تعلق داشته است. بنابراین، اسدی طوسی و سراینده فرامرزنامه بزرگ نه می‌توانستند به بیت سعدی نظر داشته باشند و نه به داستان مذکور در قابوسنامه. چنین می‌نماید مثلی با مضمون نیکی را در آب افکندن و آنگاه پاداش آن را دریافتن، سالها پیش از سعدی و مؤلف قابوسنامه نزد ایرانیان رواج داشته و منشأ آن نیز به اندرزنامه‌های پهلوی می‌رسیده است. بعدها در دوره اسلامی که ریشه داستانی مثل «که نیکی کن آنگه به جیحون فکن» فراموش شده، قصه بی‌نمک خلیفه ستمکار عباسی را برای آن ساخته‌اند.

۷ فرامرزنامه بزرگ (از سراینده‌ای ناشناخته در اواخر قرن پنجم هجری)، به کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی، تهران، سخن (زیر چاپ)، ب. ۳۳۹۳ - ۳۳۹۴.

۸ اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۱۷ ش، ص ۲۳۶.

و امروزه همین نسخه هم البته برای ما ارزشمند است؛ ولی نباید بر اساس آن، ابتکار ایرانیان را در تصحیح انتقادی متون به رخ غربی‌ها کشید. چه کسی می‌تواند ثابت کند که حمدالله مستوفی به واقع نسخه‌های شاهنامه را با یکدیگر مقابله کرده و صحیح‌ترین ضبط‌ها را برگزیده است؟! در تصحیح انتقادی متون، غربیان پیش‌رو بودند و اصول آن را تنظیم کردند و ما از آنها آموخته‌ایم. علامه قزوینی هم اگر به فرانسه نمی‌رفت و یا با این‌گونه تصحیحات اروپائیان آشنا نمی‌شد، معلوم نبود شاهکارهای خود را در تصحیح متون فارسی خلق می‌کرد یا نه؟

که نیکی کن آنگه به جیحون فکن

بیت معروف زیر از سعدی بزرگ مثل سائر شده است

تونیکی می‌کن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز^۵

درباره منشأ این بیت همه به داستانی اشاره دارند در قابوسنامه: متوکل عباسی فرزندخوانده‌ای به نام فتح داشت که هنگام شنا در دجله ناپدید می‌شود؛ تا اینکه پس از هفت روز او را در شکاف‌های کنار دجله می‌یابند. فتح به خلیفه می‌گوید: من این هفت روز گرسنه نبودم، هر روز ده نان در طبقی از جلوی من رد می‌شد و من دو سه نانی از آن که بر رویش «محمد بن الحسین اسکاف» نوشته شده بود، بگرفتمی و بخوردمی. الاسکاف فرا خوانده می‌شود و او داستان را چنین تعریف می‌کند: هر روز نان‌هایی برای اطعام مساکین کنار می‌گذارم، ولی چند روزی کسی سراغ نان‌ها نیامد. پس هر روز نانها را به دجله می‌ریختم تا ماهیان بی‌نصیب نمانند. شنوده بودم که نیکویی کن و در آب انداز که روزی بردهد.^۶ بنده هم می‌پذیرم که سعدی در سرودن آن بیت به این داستان قابوسنامه نظر داشته است، اما بیتی در فرامرزنامه بزرگ هست که داستان این مثل را کمی پیچیده‌تر می‌کند. فرامرز در قیروان قرار است پتیاره‌ها و ددانی را که آن سرزمین را ویران کرده بودند، از میان بردارد. پیش از نبرد، ایرانیان به

۵ سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات، بر اساس تصحیح محمدعلی فروغی، به کوشش بهاء‌الدین خرّمشاهی، تهران، ناهید، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۰۹۵.

۶ عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوسنامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ش، ص ۳۰-۳۳.

دیزه یا چرمه

در شاهنامه (ج ۱، ص ۲۰۵)، زال پدرش سام را چنین توصیف می‌کند:

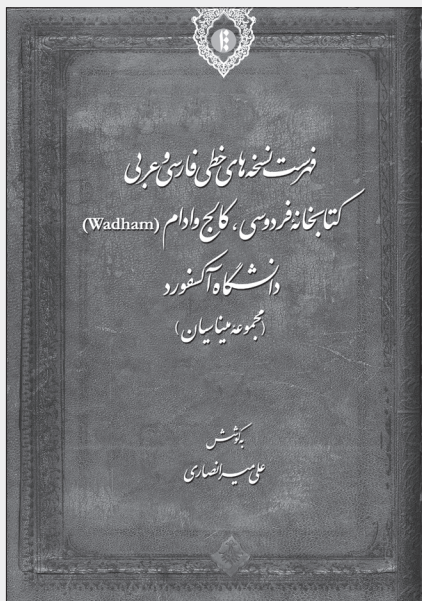
چماننده دیزه هنگام گرد چراننده کرگس اندر نبرد
فزاینده باد آوردگاه فشاننده تیغ از ابر سیاه

چرمه، به‌ویژه از نظرگاه موسیقی شعر، برتر است. واج آرایه واج «ج» در سه واژه چماننده، چرمه و چراننده و نیز تکرار واج تکریری «ر» در چرمه و گرد و چراننده و کرگس و اندر و نبرد و نیز تکرار واج «م» در چماننده و چرمه، موسیقی گوشنواز بیت را بسیار غنی کرده است. واج «ج» شلوغی و آشوب را فرا یاد می‌آورد، همچنان‌که در مصراع بس معروف «خروش از خم چرخ چاچی بخاست» (ج ۷، ص ۸۳۹) نیز شنیده می‌شود. اکنون فرض‌های مختلف را بررسی کنیم: یکم، فردوسی نخست دیزه نوشته و سپس تر خودش آن را به چرمه تغییر داده است؛ دوم، فردوسی دیزه نوشته و کاتب یا شاعری به چرمه بدل کرده است و سوم، نظامی عروضی این شعر را با نویشش دیزه خوانده ولی ذهن سخن‌سنج او، آنگاه که بیت را در چهارمقاله می‌نوشته، چرمه را به‌ویژه به لحاظ موسیقایی مناسب‌تر دیده است. به گمان نگارنده، فرض سوم محتمل‌تر است؛ زیرا اگر فردوسی دیزه را به چرمه تغییر داده بود، نویشش جدید، دست‌کم در یک نسخه شاهنامه باقی می‌ماند و اگر کاتبان تغییر داده بودند باز هم ردی از آن در نسخه‌ای بر جای می‌ماند. مگر آنکه شاهدی بیابیم از پیش از نگارش چهارمقاله، یعنی پیش از میانه قرن ششم، زمان تألیف این کتاب، که در این بیت چرمه نوشته شده باشد.

در مصراع یکم در همه نسخه‌ها، همین نویشش «دیزه»، به معنی مطلق اسب و به‌ویژه اسب سفید آمده است و بیت هم سخت استوار است، چندان‌که نظامی عروضی، صاحب چهارمقاله با آوردن این دو بیت و سه بیت پس و پیش آن، می‌گوید «من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب نیز».^۹ اما نکته مهم اینجاست که در چهارمقاله، در مصراع یکم بیت یکم، به جای دیزه، «چرمه»، به معنی اسب خاکستری مایل به سیاه آمده که نه در هیچ نسخه‌ای از شاهنامه دیده می‌شود و نه در هیچ منبعی جز چهارمقاله. به لحاظ ضوابط نسخه‌شناختی، معلوم است که همان نویشش دیزه اصلی است، اما به گمان نگارنده، نویشش

۹ نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، چهارمقاله، به کوشش محمد بن عبدالوهاب قزوینی و محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۳۳ ش، ص ۷۵-۷۶؛ در این کتاب، مصراع دوم بیت دوم، بدین صورت آمده است: «فشاننده خون ز ابر سیاه» که این صورت در برخی نسخه‌های شاهنامه نیز هست.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانه فردوسی، کالج وادام



میرانصاری، علی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانه فردوسی، کالج وادام (Wadham) دانشگاه آکسفورد (مجموعه میناسیان)، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب با همکاری کالج وادام (Wadham) دانشگاه آکسفورد، نوزده، ۵۷۶، ۷ صفحه، شمارگان: ۲۰۰ نسخه، قطع: وزیری، ۱۳۹۴

موضوع کتاب معرفی نسخه‌های خطی فارسی و عربی در مجموعه مرحوم کارو میناسیان (۱۸۹۸-۱۹۷۳) است که در سال ۱۳۵۱ از اصفهان به دانشگاه آکسفورد منتقل شده و در کالج وادام (Wadham) و در کتابخانه فردوسی جای گرفته است. این مجموعه مشتمل است بر ۹۵۹ عنوان که در ۶۶۲ نسخه مستقل و ۱۰۸ مجموعه فراهم آمده است. این مجموعه، به لحاظ موضوعی، بسیار متنوع است و شامل دستنویس‌هایی با موضوعات فقه، کلام، فلسفه، ادبیات، تاریخ، ریاضیات، تذکره شاعران، نجوم و پزشکی است.